بسم الله الرحمن الرحیم

**جلسه شماره 20**

۰۳/ ۰۸/ ۸۸ تعریف مطلق و مقید

**مطلق و مقید**

**تعریف مطلق و مقید**

مطلق و مقید را این گونه تعریف کرده اند که المطلق ما دل علی شائع فی جنسه و المقید علی خلافه. به این تعاریف اشکالاتی مطرح شده است که در کلام مرحوم آقای داماد به برخی از اینها اشاره شده است؛ مثلا برخی از این اشکالات چندان قابل بحث نیست؛ مثلا ایشان جنس را در مقابل نوع و فصل گرفته اند و به تعریف اشکال کرده اند، در حالی که مسلما در اینجا معنای اصطلاحی جنس مراد نیست.

**کلام آخوند در مورد تعریف**

مرحوم آخوند طبق معمول طرح این اشکالات را موجه نمی داند؛ چون تعاریف را شرح الاسم می داند نه حد و رسم. مرحوم صاحب معالم می فرمایند مقید گاهی به معنای دیگر هم استعمال می شود و آن معنا این است : ما اخرج عن الشیاع. چنین تعریفی از این جهت است که امثال رقبه مومنه را داخل در تعریف کند. این تعریف از ایشان در واقع پاسخ به این سوال مقدر است که ما دل علی شائع فی جنسه، شامل رقبه مومنه هم می شود، در حالی که از آن تعبیر به مقید می کنند. ایشان می فرمایند اطلاق مقید بر رقبه مومنه به اصطلاحی غیر از اصطلاح اول است.

به هر حال به خاطر این گونه اشکالات گاهی تعبیر می شود که مطلق و مقید، دو امر اضافی هستند؛ یک شیء ممکن است نسبت به قیدی مطلق باشد و نسبت به قید دیگر، مقید، مثلا رقبه مومنه نسبت به قید ایمان مقید است و نسبت به سایر قیود، مطلق است. یا این که بحث اطلاق احوالی را مطرح می کنند که این هم نوعی اطلاق است که در اعلام شخصیه مثلا قابل طرح است.

گاهی هم به خاطر حل این گونه مشکلات گفته می شود که مطلق و مقید به معنای لغوی خود به کار می روند؛ مطلق یعنی رها و آزاد و بدون قید و بند، در مقابل مقید که قیدی آن را محدود می کند. این سخن در کلام مرحوم مظفر و مرحوم آقای خویی و مرحوم داماد دیده می شود. به نظر می رسد که این گونه نیست که در این بحث، همان معنای لغوی متبادر شود بدون این که هیچ گونه معنای اصطلاحی در آن اشراب نشده باشد.

**اشاره به سخن منکران اشتراک لفظی در لغت**

به عنوان جمله معترضه تذکر این نکته مفید است که این که دو لفظ با هم ارتباط معنایی داشته باشند، به معنای این نیست که هر دو یک معنا دارند؛ مرحوم آقای مصطفوی در کتاب التحقیق، می خواهند اشتراک لفظی را انکار کنند. ایشان در کتاب می خواهند ربط معنایی بین معانی مختلف را پیدا کنند و همه را به یک معنای جامع برگردانند. در حالی که اگر هم تصویر این ارتباط و جامع تمام باشد، بالوجدان الفاظ مشابه با معانی مختلف در معنای جامع به کار نمی رود، بلکه معانی الفاظ مختلف است و لو به علت وضع تعینی، معانی متعدد پدید آمده باشد.

غالبا در مشترک لفظی بین معانی مختلف ارتباط معنایی وجود دارد و این که بین معانی مختلف مشترک لفظی ارتباط معنایی نباشد، ناشی از این است که یک زبان، مشتمل بر زبان های فرعی است که واژه های این زبان های فرعی در زبان معیار داخل می شوند که نتیجه آن اشتراک لفظی است. ولی بسیاری از اشتراکات لفظی دیگر با وضع تعینی و در اثر گذر زمان پدید می آیند یا این که وضع تعیینی طولی دارند به این معنا که به اعتبار مشابهت این معنا با معنای دیگر، وضع جدید صورت می گیرد. مثلا اگر اسم فرزند را محمد بنهیم، با وجود این که معنای جدیدی است، ولی این نامگذاری به جهت نام مبارک پیامبر (ص) بوده است. یا مثلا اسم مکانی را دانشگاه یا دانشسرا یا دانشکده می نهیم در حالی که همه در لغت به یک معنا هستند، ولی در اصطلاح هر کدام به نوعی تحدید شده اند که ثمره اش این است که نمی توان هر کدام را در جای دیگری به کار برد. همه این ها وضع تعیینی طولی دارند.

به هر حال به نظر می رسد که مطلق مشترک لفظی است و معنای لغوی آن غیر از معنای اصطلاحی است؛ چه بسا مطلق در کلمات اصولیان در ابتدا به معنای لغوی به کار رفته و بعد با وضع تعینی، معنای اصطلاحی یافته است یا این که مطلق در اصطلاح اصول وضع تعیینی طولی (یعنی وضع به جهت مشابهت معنا با معنای قبلی ) پیدا کرده است.

به هر حال تعریف مطلق به "ما دل علی شائع فی جنسه" این ابهام را دارد که عام را چگونه از تعریف خارج می کند؟ به هر حال عام و مطلق در اصطلاح اصول با هم متفاوت هستند؛ چرا که دلالت عام بر شمول مستند به وضع است. فی الجمله این مقدار روشن است که عام دلالت لفظی دارد بر افراد متکثر، برخلاف مطلق.

به نظر می رسد که تعریف دقیق مطلق، فرع مبنای ما در کیفیت دلالت مطلق و مفاد مقدمات حکمت است. به عنوان مثال از برخی کلمات بر می آید که از مقدمات حکمت لاقید بودن موضوع حکم استفاده می شود نه شمول و استیعاب حکم. ولی از برخی دیگر بر می آید که همان مفادی که ادوات عموم با وضع بر آن دلالت دارد، از مقدمات حکمت نتیجه گرفته می شود. بنابراین نمی توان تعریف

واحدی برای مطلق ارائه داد که با همه مبانی مختلف سازگار باشد. البته تعریف اجمالی مطلق مانعی ندارد، ولی تعریف دقیق آن پس از اختیار مبنا در حقیقت اطلاق میسر است. اطلاق هم به اطلاق افرادی و هم به اطلاق احوالی، منقسم می گردد که بحث از آنها پس از تنقیح مبنا در اصل اطلاق باید صورت گیرد.

به هر حال بحث عمده در باب مطلق و مقید در تبیین موضوع له برخی از الفاظ است که از مصادیق مطلق به شمار می آیند. مهم ترین این الفاظ اسم جنس است. به عنوان مقدمه این بحث، بحث اعتبارات ماهیت در کتب اصولی طرح شده است.

**اعتبارات ماهیت**

 این بحث ابتدا در کلمات فلاسفه مطرح شده است. مرحوم شهید مطهری در شرح مبسوط منظومه در آخرین بحث این کتاب، آن را مطرح می کند. ایشان در این کتاب به سابقه بحث اشاره می کنند که این بحث از زمان خواجه طوسی وارد فلسفه شده و در کلمات شیخ الرئیس چندان به آن پرداخته نشده است. در ضمن بحث، به تحلیل مرحوم آقای بروجردی از اعتبارات ماهیت هم می پردازند.

در بحث اعتبارات ماهیت، مرحوم آقا شیخ محمد حسین اصفهانی نیز بحث هایی دارند که عمده این مباحث در اصول فقه منعکس شده است. شهید صدر نیز در اینجا مباحث مفصلی دارند. برخی در این بحث اصطلاحاتی را مطرح و به شرح آنها پرداخته اند که خود اینها معرکه آرا شده است. مرحوم آقای حائری در مبانی الاحکام اصطلاحات دیگری را نیز مطرح کرده اند تا زوایای بحث بیشتر روشن شود.

**کلام مرحوم اصفهانی**

مرحوم اصفهانی این بحث را این گونه آغاز می کنند که گاهی نظر در ماهیت مقصور به ذات و ذاتیات است و هیچ امر دیگری را با آن لحاظ نمی کنیم. در این قسم ماهیت من حیث هی هی، ملحوظ است. در این لحاظ فقط می توانیم خود شیء و ذاتیاتش را بر آن حمل کنیم؛ مثلا بر انسان این محمولات را می توان حمل کرد: انسان، حیوان، ناطق و حیوان ناطق. در این لحاظ نه وجود انسان لحاظ می شود و نه عدم آن و نه هیچ امر دیگری.

ولی گاهی نظر مقصور به ذات و ذاتیات نیست، بلکه ماهیت را با امر دیگری مقایسه می کنیم. در این مقایسه سه گونه اعتبار ممکن است؛ یکی این که ماهیت همراه آن لحاظ شود، دیگر این که همراه عدم آن لحاظ شود و لحاظ سوم این که نه وجود و نه عدم هیچ کدام را لحاظ نمی کنیم؛ مثلا مفهوم انسان را اگر نسبت به علم ملاحظه کنیم، گاهی همراه آن لحاظ می شود، گاهی همراه عدم علم و گاهی انسان را مجردا فرض می کنیم. اولی بشرط شیء ، دومی بشرط لا و سومی لابشرط نام دارند.

در اینجا اصطلاح دیگری هم داریم به نام لابشرط مقسمی. ولی این اصطلاح با مشکلی روبرو است؛ مشکل از این جا ناشی شده است که در هر تعریفی، اقسام مقسمی دارند که نسبت به آنها یک جنبه لابشرطی دارد. مثلا اگر گفته می شود الانسان اما عالم و اما غیر عالم، معنایش این است که انسان نسبت به عالمیت و غیر عالمیت لابشرط است.

اشکال این است که انسانی که مقسم این لحاظ ها قرار گرفته است، با لابشرط قسمی چه تفاوتی دارد؟ مقسم که نمی تواند با قسمش اتحاد داشته باشد. مشکل ما، تحلیل ارتباط این دو با یکدیگر است. بحث دیگر این است که موضوع له اسمای اجناس کدام است؟ آن که مسلم است این است که بشرط شیء و بشرط لا نیستند. برخی می گویند موضوع له لابشرط قسمی است. برخی دیگر معتقدند موضوع له لابشرط مقسمی است. برخی امر سومی را مطرح می کنند به نام ماهیت مبهمه و مهمله و صرف الطبیعۀ (همان طور که در منتقی الاصول آمده است، همان گونه که شاید از مجموع کلمات مرحوم آخوند این مطلب استنباط شود).

تذکر این نکته لازم است که افراد هر طبیعتی که در خارج نسبت به هر قیدی، یا متصف به آن قید هستند یا متصف به عدم آن و شق سوم ندارد.ولی در عالم ذهن و مفهوم سازی، سه قسم داریم. موطن اعتبارات، ذهن است و در عالم ذهن شکل می گیرند. اینها در واقع تحلیلات ذهنی هستند که به نوعی روانشناسی ذهن متفکر محسوب می شوند. هر چند این لحاظات با عنایت به خارج ساخته شده اند، ولی به هر حال صرفا خارجی نیستند، بلکه در آن نوعی تحلیل، عملگری و پردازش ذهنی وجود دارد. به هر حال ما در صدد تحلیل این هستیم که تفاوت بین لابشرط قسمی و مقسمی چیست و موضوع له اسامی اجناس چیست.

گفتنی است که وضع همیشه به ازاء مفاهیم است و ارتباط اشخاص با یکدیگر به توسیط مفاهیم است. موضوع له الفاظ نیز اولا و بالذات مفاهیم هستند البته مفاهیم حاکی، یعنی از آن جهت که حکایت از خارج دارند. به همین جهت هر چند در عالم خارج انسان به وصف لابشرط بودن وجود ندارد، ولی به جهت این که در موطن ذهن تحقق دارند، می توانیم برای آن لفظی را وضع کنیم به نحو لابشرط قسمی.

**کلام مرحوم شهید صدر**

مرحوم شهید صدر بحث را این گونه آغاز می کنند که مفاهیم یا از معقولات اولیه هستند و یا معقولات ثانوی. معقول اولی آن است که مستقیما حاکی از خارج است؛ مانند انسان، انسان اگر چه به وصف کلیت در خارج نیست، ولی ذهن می توان آن را لحاظ و ایجاد کند. ولی برخی مفاهیم هست که

مصداق آنها خود مفاهیم است؛ یعنی وقتی ذهن مفهومی را تصور کرد، می تواند به آن ملاحظه ثانیه بکنیم در این ملاحظه دوم معقول ثانی شکل می گیرد؛ مانند "مفهوم" که حاکی از خارج نیست، بلکه خارج آن هم در ذهن است در مراتب دیگری از آن. معقول ثانی منطقی آن است که مصداقش خود یک مفهوم است. ایشان سپس می فرمایند که لابشرط قسمی معقول اولی است، ولی لابشرط مقسمی معقول ثانوی است و تفاوت اینها در همین است.